

روایتی از دنیای لبالب از موسیقی و زندگی محمدحکیم موحد بلخی

بزن که سوز دل ما به ساز می گویی...

محبوبه عظیم زاده - به دو نام می شناسندش: یکی محمدحکیم موحد بلخی و دیگری مهدی حسین موحد بلخی، که دومی یک جورهایی نام هنری اوست و اطرافیش بیشتر او را به این اسم صدا می زنند. او آخر سال ۶۱ وقتی که هفت ساله بود با خانواده اش به ایران می آید. پدرش شهید می شود و از دوبرادر بزرگ ترش یکی قدم در دنیای شعر می گذارد اما او موسیقی را انتخاب می کند. حالا، طبله و هارمونی به اش در استودیوی نقلی اش به چشم می خورد. ایده بدی به نظر نمی رسد که بازبان همیشه دلنشین سازها سر صحبت باز شود و چه چیزی بهتر از طنین «لیلی لیلی جان» و «نوبی نوبی» که در فضا می پیچد و روح و روان آدم را کوک می کند و دوباره معجزه هنری به اسم موسیقی را به رخ می کشد.

حاکم بر خانه و خانواده اش گام هایش را در همین مسیر برمی دارد؛ «آن قدر به موسیقی علاقه مند بودم که دور و برم چیزی به جز کاست پیدا نمی شد. خانواده ام به ویژه مادرم خیلی مذهبی بودند و من به هیچ عنوان نمی توانستم پای موسیقی را علنی به خانه باز کنم. همیشه مخفیانه آهنگ گوش می کردم به ویژه موسیقی خانم های ایرانی. هنر موسیقی رفته رفته برایم جدی تر می شد اما امکانات و دم و دستگاهی نداشتم تا اینکه بعد از مدتی یک روز همراه با برادرم رفتم و یک پیانوی کوچک خریدم و شروع کردم برای دل خودم زدن. استادی در کار نبود. کارم شده بود فقط تمرین و تمرین با همان پیانوی کوچک.»

استاد موسیقی برادرم به من می گفت تو خیلی با استعداد هستی

سال ۷۳ پای یک استاد موسیقی به منزل شان باز می شود. نه برای خود او، بلکه برای آموزش به برادرش و دوست او. می گوید: «من هم با آن ها نزد استادشان می نشستیم و یاد می گرفتم و جالب اینکه استاد می گفت که من در زمینه فراگیری هنر موسیقی استعداد بیشتری از آن دو دارم.» و این رفت و آمدها باعث می شود که به قول خودش بادل گرده تری به یادگیری موسیقی بپردازد؛ «موسیقی را برادرم شروع کرده بود و به این ترتیب بود که من هم توانستم با خیال راحت به یادگیری آن بپردازم. برادرم همیشه نصیحت می کرد که فراموش نکنم

در ایران عاشق موسیقی افغانستان شدم

مهدی حسین موحد بلخی حالا از موسیقی برگرفته از فرهنگ و هویت خودش صحبت می کند. از «احمد ظاهر»ی که از افغانستان است و صدایش باعث می شود لذت بردن او از شعر و موسیقی چند برابر شود. جالب اینکه با صدای او در ایران آشنا می شود و اولین مرتبه همین جا بوده که هم صدایش را می شنود و هم به او علاقه پیدا می کند. می گوید: احمد ظاهر بیشتر شعر شاعران ایرانی را می خواند. صدا و موسیقی او مرزها را پشت سر گذاشت. صدای او جزو عجیب ترین صداهایی بود که می شنیدیم. با وجود اینکه در سن کم افغانستان را ترک کردم اما او باعث شد که من هیچ گاه از هویت و اصالت خودم دور نشوم. او باعث شد من عاشق موسیقی کشور خودم بشوم.

مخفیانیه موسیقی گوش می کردم به ویژه موسیقی خانم های ایرانی

او به عشق شنیدن رادیو هندوستان، می رود یک ضبط صوت بزرگ و مجهز می خرد تا بدون دردسر بتواند به موسیقی های دلخواهش گوش بسپارد؛ «آن زمان رادیو هندوستان ۱۲ تا ۴ صبح برنامه ای داشت که آهنگ های کلاسیک پخش می کرد. کلی کاست می خریدم، می رفتم کنجی و تمام آن ۴ ساعت را پایش می نشستم و آهنگ هایی را که پخش می کرد، ضبط می کردم.» عشق به موسیقی دست از سر او بر نمی دارد و او همچنان با وجود جو روحانی و مذهبی

موسیقی ایرانی جایش را در روح و جسمش باز می کند و به قول خودش: «موسیقی ایران را خیلی خوش داشتم.» شجریان از اولین کسانی بود که صدایش در گوشش طنین انداز می شود. می گوید: «وقتی به ایران آمدم ماه رمضان بود. ربنای شجریان از تلویزیون پخش می شد و حال من را حسابی روبه راه می کرد.» بعد از شجریان و ربنایش ماندگارترین فرد در ذهنش علیرضا افتخاری است؛ «آهنگ نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد را که افتخاری خوانده است، خیلی دوست دارم. خاطرم هست آن زمان خیلی برای اینکه همین خوانش را پیدا کنم جست و جو کردم. ۸-۹ ساله که بودم دائم این آواز را برای خودم زمزمه می کردم.» از بین مؤذن ها هم صدای مؤذن زاده اردبیلی و رفیعی را خیلی دوست دارد. در نهایت این دست اتفاقات باعث می شود که در بستر موسیقایی وجودش یک بخشی هم به موسیقی اصیل ایرانی تعلق پیدا کند که خودش معتقد است: «برایم ورود به یک دنیای جدید بود.»

باش جریان و افتخاری به موسیقی ایرانی علاقه مند شدم

از همان سن کم به دنیای ساز و آواز علاقه مند می شود و با موسیقی افغانستانی، هندی و روسی که از رادیو می شنیده انس پیدا می کند. به ایران هم که می آید

آن زمان رادیو هندوستان ۱۲ تا ۴ صبح برنامه ای داشت که آهنگ های کلاسیک پخش می کرد. کلی کاست می خریدم، می رفتم کنجی و تمام آن ۴ ساعت را پایش می نشستم و آهنگ هایی را که پخش می کرد، ضبط می کردم

